أعوذ بالله سميع العليم من الشيطن الرجيم، بسم الله الرحمن الرحيم

ان الحمدلله نحمده ونستعينه و نستغفره ونستهديه ونعوذ بالله من شرور انفسنا ومن سيئات اعمالنا. انه من يهدی الله فلا مضل له ومن يضلل فلا هادیَ له وأشهدأن لااله الاالله وحده لاشريك له و أشهد أن محمداً عبده و رسوله.

آمادگی برای مؤته

وضع قبل از مؤته

اما بعد، در درس هشتم از دروس سیرت نبوی عهد مدنی، دوره ای فتح و تمکین هستیم. در درس گذشته به ما واضح شد که دولت اسلامی در سال هفتم هجری از ارتفاعی به ارتفاعی در سیر بود. و از مجدی به مجدی. از فتح خیبر تا انتصارات عالی بالای غطفان، تا به عمره ای قضاء با تمام ابعاد سیاسی و دعوی آن، تا اسلام آوردن سه قهرمانان مکه، خالد بن الولید، و عمرو بن العاص، و عثمان بن طلحه رضی الله عنهم اجمعین.

و وضع دولت اسلامی در سیر تقدم ملموس و قابل ملاحظه و واضح به همه مردم بود. لاکن این نموی متزاید توجه بسیاری از کسانی را جلب نمود که ارتباط مستقیمی به دولت اسلامی نداشتند. لاکن خطر قیام این دولت جوان را در مدینه ای منوره حس نمودند. و از اینرو شروع نمودند به تحریك نمودن و برانگیخته شدن علیه دولت اسلامی.

و کار بجائی رسید که خون مسلمانان ریختانده می شد. این مشاکل در مجموع از طرف شمال جزیره ای عربی می آمد. شمال جزیره ای عربی محل سکونت عده ای از قبائل بزرگ عرب بود.

مشهور ترین آنها قبائل لَخم و جُذام وبِلْقین و بَهراء و بِلی و غسان و قُضاعة و غیر شان بودند. بسیاری از این قبائل در دین نصرانی بودند. وفادار دولت رومانی بودند که نزدیك این اماکن بود.

دولت رومانی سر زمین شام را اشغال کرده بود. و تسلط کامل بالای این منطقه داشت. و بزرگترین زعمای این قبائل تنها عبارت از عمالی برای هِرَقل در مملکت خود بودند. یعنی طوریکه عادتاً دول کوچك در تعامل با یك دولت بزرگ بین المللی می باشد. و وقتیکه ظهور دولت اسلامی شروع شد و خصوصاً بعد از غزوه ای احزاب، این منطقه ای شمالی شروع کرد به تعرض کردن علیه دولت اسلامی.

اگر بطور سریع به تاریخ این منطقه ای شمالی جزیره ای عربی با رسول الله (ص) در خلال دو سال گذشته که سال های ششم و هفتم هجری بود مراجعه کنیم، ملاحظه می شود که امور بطرفی روان بود که به یك بر خورد بزرگ و قریب الوقوع اشاره می کرد.

یعنی مثلاً ذکر نمودیم که در جمادی الآخره سال ششم هجری قبیله ای جُذام بالای دِحیه ای کَلبی (رض) تعرض کرده بودند. و بیاد بیاورید که آنها تمام هدیه های را که برای رسول الله (ص) فرستاده شده بود سلب نمودند و به غارت بردند. و آن سبب ارسال سریه ای زید بن حارثه (رض) به منطقه ای حِسمی بود. و در باره ای آن صحبت نمودیم که در آن سریه بزرگ پنجصد نفر بود. و آن سریه این مناطق را به تکان آورد و کامیابی بزرگی را برای مسلمین تحقق داد.

و همچنان دیدیم که هرقل با ایمان داشتن کامل اش در صداقت رسول الله (ص) اسلام را رد کرد و ترجیح داد تا به عوض مؤمن بودن پادشاه باشد. و همچنان موقف الحارث بن ابی شمر زعیم دمشق هم گذشت که عزم داشت تا لشکر را برای جنگ با مدینه مجهز کند، اگر هرقل او را مانع نمی شد

طوریکه ذکر نمودیم. پس حوادث زیادی نزدیك بودن برخوردی را بین مسلمین و بین این منطقه ای شمالی پیش بینی می کرد.

غیر از آن حوادث زیاد جدیدی به میان آمد. قبیله ای قُضاعه در ربیع الأول سال هشتم هجری، پانزده نفر صحابی رضی الله عنهم را که در رأس شان کعب بن عُمَیر الأنصاری یا عمرو بن کعب الغِفاری بود، به قتل رسانیدند. قبیله ای قُضاعه در راه شان بالایشان تعرض کردند و همه ایشان را به قتل رسانیدند جز از یکنفر ایشان. این سریه برای دعوت به الله عز و جل خارج شده بود و بنام سریه ای ذات أَطلاح معروف است. و طوریکه ذکر نمودیم قبیله ای قُضاعه بالایشان تعرض کردند و ارتباط سابقه با مسلمانان نداشتند. بالای دولت اسلامی یا بالای تعدادی از رعیت های دولت اسلامی تجاوز کردند.

بعداً موضوع بسیار بزرگ شد وقتی که رسول الله (ص) برای عظیم بُصری (تلفظ بُصرا) در اردن پیام فرستادند. بُصری منطقه ای وسیعی در اردن است. رسول الله (ص) برایش پیام فرستادند تا ایشان را به اسلام دعوت بدهند. و حمل کننده ای پیام الحارث بن عُمَیر (رض) بود. و شُرَحبیل بن عمرو الغسّانی در راه بالای او تعرض کرد. و او عامل (یعنی نوکر) هرقل در بَلقاء اردن بود. و او حارث بن عمیر راقید کرد بعداً گردنش را زد.

طبعاً قتل رُسُل یا پیام آوران جریمه ای شرمناکی است. اعراف و تقالید مقتضی بر عدم قتل پیام آوران بود. و آن یك تجاوز بسیار خطر ناك بود توسط این قبائل. این قبائل طوریکه ذکر نمودیم اکثر شان دیانت نصرانی داشتند و تابع دولت رومانی بودند.

بعد از این حادثه، موضوع بسیار زیاد بد تر شد. و دولت رومانی و نصارای شام شروع کردند به معاقبت کردن همه کسانی که اسلام آورده بودند و آنها را به قتل می رسانیدند. حتی امر به قتل کردن

والی مَعان در اردن کشید. بخاطریکه او مسلمان شده بود، پس او را بخاطر مسلمان شدن اش به قتل رسانیدند.

موقف رسول (ص)

در مقابل این اوضاع ، دولت اسلامی باید بطور جدی در بارۀ هیبت دولت اسلامی و انتقام کرامت آن وقفه نماید. برای تأمین نمودن حرکت داعیان مسلمان به این منطقه ای شمالی وقفه نماید. برای خط سیر تجار مسلمان به شام وقفه نماید. پس موضوع واقعاً بسیار جدی است. و اگر این قبائل عربی یا دولت رومانی بالای مخارج و مداخل شمالی جزیره ای عربی تعرض کنند، مخارج و مداخل بالای مدینه ای منوره مسدود خواهد شد. و فراموش نکنید که در جنوب قریش هستند.

پس حالا در شمال دو مشکل بزرگ بوجود آمده است. مشکل دولت رومانی و هم پیمانان اش قبائل عربی مثل قبائل لَخم و جُزام و غسّان و غیر شان از قبائلی که اکثر شان نصرانی بودند. و مشکل دوم مشکل قبیله ای قُضاعه بود که بالای پانزده صحابی رضی الله عنهم تعرض کرده بودند، و آنها را به قتل رسانده بودند، و این قبائل هم قبائل بزرگ بودند و لاکن از قبائل هم پیمان با دولت رومانی جدا بودند. پس دو قصه ای جداگانه ای است و لاکن باید در باره ای هر دوی آن وقفه ای جدی گرفته شود.

پس رسول الله (ص) ترجیح دادند تا با یکی آن شروع کنند و بعداً با دیگر آن. یك مشکل را حل کنند و بعداً دیگرش را. پس شروع نمودند به حل مشکل قبائل عربی نصاری موجود در شمال. و بخاطریکه این مناطق بسیار خطر ناك بود، و بخاطریکه عدد قبائل در آنجا بسیار بود، و بخاطریکه

مساعدت دولت رومانی به آنها توقع میرفت، چون آنها هم پیمانان دولت رومانی بودند، از اینخاطر رسول الله (ص) خواستار تکوین دادن لشکر بسیار قوی را بودند تا بتوانند وظیفه ای خود را به بهترین وجه آن انجام بدهند. از اینخاطر رسول الله (ص) چند طرح های مهمی را زیر دست گرفتند.

طرح های رسول (ص) برای قبائل شمال

اولاً بزرگترین لشکر اسلامی را تکوین دادند که تا به این لحظه از مدینه ای منوره خارج شده بود. عدد این لشکر سه هزار جنگجو بود. بزرگترین رقمی که تا به این لحظه در تاریخ اسلام محاربه نموده باشند. دوم اینکه زید بن حارثه (رض) را در رأس لشکر قرار دادند.

و اگر فکر تان باشد، زید بن حارثه دوره ای تمرینی مهمی را در سنه ای ششم هجری گذشتانده بود. او را دیدیم که قیادت پنج سریه های پی در پی را بدست داشت. و زید بن حارثه قبلاً به این منطقه آمده بود. در سال ششم هجری به شمال جزیره ای عربی در سریه ای حِسمیٰ آمده بود. و آن یک سریه ای بزرگی بود. پس او غیر از دیگر صحابه این منطقه را می دانست.

سوم رسول الله (ص) برای این سریه امیر واحدی را مقرر نکردند. بلکه سه نفر از أمراء را تعیین نمودند. اگر یکی شان کشته شود دیگرش امر را بدست بگیرد. پس گفتند: "إِنْ قُتِلَ زَيْدٌ فَجَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، وَإِنْ قُتِلَ جَعْفَرٌ فَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ رَوَاحَةَ" [١].

اگر زید کشته شد، جعفر بن ابی طالب، و اگر جعفر کشته شد، عبدالله بن رواحه. و از این جانشین ساختن أمراء یکی بعد دیگر واضح است، که رسول الله (ص) جنگ سختی را در این منطقه توقع داشتند. جنگی که در آن هر سه أمراء کشته خواهند شد. و این بار اول و آخر بود در حیات

رسول الله (ص) که سه نفر أمرا را بر سریه ای واحدی امیر مقرر کنند. و شاید آن به وحی از جانب الله عز و جل صورت گرفته باشد.

چهارم اینکه رسول الله (ص) قهرمان بی مانند اسلام خالد بن الولید (رض) را هم با لشکر فرستادند. از اسلام آوردن خالد نگذشته بود مگر سه ماه. و شاید هم تازگی اش در اسلام بوده باشد که رسول الله (ص) او را از مقرر نمودن بحیث قائد لشکر مانع شده باشند. او عساکر مسلمین را نمی شناخت، و طاقت های عساکر مسلمین را نمی دانست، همچنان هنوز تجربه ای صف مؤمن را نداشت. این اولین مأموریتی بود که خالد بن الولید در آن امتحان می شد بعد از اینکه اسلام آورد. و مأموریت قیادت سه هزار مسلمان مأموریت بزرگی است. به مردی احتیاج دارد که تاریخ مأمون با مسلمانان داشته باشد. عمر خالد در اسلام تنها سه ماه بود. و عمرش در جاهلیت بیشتر از بیست سال بود. پس باید امتحان شود.

لشکر اسلامی به این صورت قوی مجهز شد. و با اینکه ماموریت دشوار بود. و راه بسیار زیاد طولانی بود، بیشتر از هزار کیلو متر از مدینه ای منوره بود، و با اینکه راه در صحرای خشك بود، و خروج در گرمی شدید بود. خروج مسلمانان در جُمادی الأولی سال هشتم هجری بود. آن موافق می شود به آگست ٦٢٩ شش صد و بیست و نُه میلادی. یعنی در قلب گرمی ها بود. با تمام این مشکلات، الا اینکه معنویات لشکر اسلام بسیار زیاد بلند بود. و خصوصاً که رسول الله (ص) خود شان همرایشان برای وداع لشکر خارج شدند. و همرایشان تا به ثَنيَّة الوَداع رفتند (ص).

و حرص رسول الله (ص) بر این بود که مأموریت این لشکر با تمام وضاحت واضح باشد. مسافه بین مدینه و بین اردن بسیار بسیار زیاد است. پس فرصت مشوره و تبادله ای نظر را با ایشان نخواهند داشت. از اینخاطر رسول الله (ص) ماموریت لشکر را بر دو امر معین نمودند.

امر اول دعوت این قبایل به اسلام بود طوریکه بیشتر از یکبار ذکر نموده ایم. اسلام شان برای ما محبوب تر از اموالشان است. محبوب تر از غنایم شان است. پس دعوت را دایماً مقدم می شمردند (ص).

امر دوم جنگ با شُرَحبیل بن عمرو الغَسّانی و کسانی که او را معاونت می کنند بود. چون آنها طوریکه ذکر نمودیم رسولِ رسول الله (ص) الحارث بن عُمَیر (رض) را قتل کرده بودند.

وصیت رسول برای لشکر غازی

با وجود اینکه جنگ بخاطر برگشت هیبت و اعتبار، و انتقام کرامت دولت اسلامی، و انتقام الحارث بن عُمَیر (رض) و تأدیب شُرَحبیل بن عمرو و قوم اش بود. با وجود این همه، الا اینکه رسول الله (ص) در حرص این بودند که جنگ اسلامی از ضوابط شرعی آن خارج نشود. و بر این حرص داشتند تا مسلمانان ملتزم اخلاق خود باشند حتی در شدید ترین جنگ هایشان. این صورت زیبای از مدنیت و از برگزیده ترین صورت ها در تاریخ است.

برایشان گفتند (ص) در حالیکه از مدینه خارج می شدند طوریکه ابو داود از أنس (رض) آنرا روایت نموده است. انْطَلِقُوا بِاسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَعَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ، وَلاَ تَقْتُلُوا شَيْخًا فَانِيًا، وَلاَ طِفْلاً صَغِيرًا، وَلاَ امْرَأَةً، وَلاَ تَغُلُّوا، وَضُمُّوا غَنَائِمَكُمْ، وَأَصْلِحُوا وَأَحْسِنُوا، إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ" [٣] وزاد في رواية مسلم: "وَلاَ تَمْثُلُوا [٤] بروید بنام الله، و برای الله، و بر ملت رسول الله، و پیر مرد را نکشید، و نه طفل کوچك را، و نه زن را، و از حد تجاوز نکنید و افراط نکنید، و غنائم تان را (ضمیمه یا یکجا؟) کنید، و اصلاح بیآورید؟، و احسان کنید؛ الله احسان کنندگان را دوست دارد. و در روایت مسلم، وَلاَ تَمْثُلُوا، یعنی اعضای اجساد کشته شده گان شان را قطع نکنید.

این است جنگ در اسلام. صورت بسیار ممتاز که طبعاً به تفصیل احتیاج دارد. لاکن حالا مجال آن نیست. لاکن تمام این نصایح متوجه لشکریست که برای انتقام کرامت امت اسلامی خارج شده اند. تصور کنید.

دور نما های بر لشکر مؤته

مهم اینست که در این مقام ذکر کنیم که این لشکر اسلامی (این کلام بسیار مهم است) این لشکر اسلامی برای جنگ دولت رومانی خارج نشده بود. بلکه بر عکس اسلام آوردن دولت رومانی یك أمر متوقّع بود. یا اینکه علی العقل بیطرف باقی خواهد ماند. چرا این کلام را می گویم؟ بخاطر طریق خوبی که هرقل با دحیه ای کلبی (رض) ملاقات کرد. و قناعتی را که هرقل به رسول الله (ص) اظهار نمود.

پس توقع می رفت که قلب هایشان برای اسلام تغییر کند. و خصوصاً بخاطریکه آنها اهل کتاب بودند و نصاری بودند. هدف رسول الله (ص) جنگ دولت رومانی نبود، بلکه هدف شان جنگ شُرَحبیل بن عمرو الغسانی بود که رسول رسول الله (ص) را قتل کرده بود.

از اینخاطر لشکری که به شمال جزیره ای عربی روان شد در عرف آنزمان واقعاً از لشکر های بزرگ تعبیر می شد. و خصوصاً در حالیکه از عادت قبائل عربی نبود که در جنگ های خود وحدت کنند. و توقع نمی رفت که آن لشکر اسلام با لشکر های بسیار بزرگتر از خود روبرو شود. این دور نما را باید در اذهان خود نگهداریم، قبل از اینکه جنگ مؤته را تحلیل کنیم. تا بدانیم که آن لشکر خود را در هلاکت نمی انداخت، ابداً. بلکه در حساب های آن عصر لشکر قوی و بزرگ بود با سه هزار جنگجو.

همچنان از دور نما های بسیار مهم آن لشکر، اینست که آن به معنای کلمه یك لشکر أُخروی بود. این کلام به چه معنی؟ با کلمه ای أُخروی مقصد ام اینست که آن لشکر بصورت کامل آن از مؤمنین

صادق و حقیقتاً راغب در مرگ في سبیل الله بودند. در حقیقت مشتاق شهادت في سبیل الله بودند. در طمع جنت بودند، از دوزخ خوف داشتند. به معنای کلمه لشکر شگفت آور بود.

یکی از افراد آن لشکر، عبدالله بن رواحه آنرا تعبیر می کرد وقتیکه لشکر از مدینه ای منوره خارج می شد. آن قائد جلیل (رض) شدیداً گریه می کرد. مردم فکر می کردند که او از مرگ می ترسید. پس از او پرسیدند برای چه گریه می کنی او بن رواحه. گفت: والله ما بي حب الدنیا، ولا صبابة بکم، ولکني سمعت رسول الله یقرأ آیة من کتاب الله یذکر فیها النار: (نخوان) وَإِنْ مِنْكُمْ إِلاَّ وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا) [مریم: ۷۱]. فلستُ أدري، کیف لي بالصدور بعد الورود؟![٥]

والله نه حب دنیا در من است و نه هم غم دوری شما و لاکن شنیدم که رسول الله آیتی را از کتاب الله قرائت کردند که در آن دوزخ را ذکر نموده بود. یعنی من از مرگ نمی ترسم و نه از دوری شما ترس دارم. لاکن می ترسم که مسیرم دوزخ نباشد. چرا این کلام؟ بخاطریکه او شنیده بود که رسول الله (ص) قول الله عز و جل را قرائت می نمودند: وَإِنْ مِنْكُمْ إِلاَّ وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا. و نیست از شما هیچ کس مگر گذرنده بر آن هست این وعده لازم بر پروردگار تو مقرر شده. [مریم: ۷۱].

عبدالله بن رواحه می گوید: فلستُ أدري، کیف لي بالصدور بعد الورود؟ نمی دانم بعد از ورود صدورم چطور خواهد بود (یعنی بعد از رفتن به دوزخ خارج شدنم چطور خواهد بود). یعنی این سبحان الله، اندازه ای حساس بودن و تقوای عبدالله بن رواحه (رض) را تعبیر می کند. با وجود حیات جهادی شگفت آور اش که از بیعت عقبه ای دوم شروع شد. در بیعت عقبه ای دوم از نقبای خزرج بود. و از هر مرحله با رسول الله گذشته بود. از اهل بدر، و از ثابت قدمان أُحُد، از اهل احزاب، و از اهل بیعت الّرضوان، بود.

او از کسانی بود که حیات خود را با شمشیر و زبان در جهاد سپری نموده بود. طوریکه شمشیرش در هر معرکه بلند بود، و از زبانش ضربات شعری بر سر های دشمنان اسلام خارج می شد. و قبلاً دیدیم که او در عمره ای قضاء در داخل حرم نزد رسول الله (ص) شعر می سرائید. تاریخ اش بسیار زیاد طویل بود، تاریخ اش براستی بسیار مجید بود. و بآنهم می ترسید که وقتیکه از صراط بگذرد در آتش دوزخ خواهد افتاد. این او را به گفتن این کلام بزرگ ایمانی کشانید: لستُ أدري، كيف لي بالصدور بعد الورود؟ نمی دانم بعد از ورود صدور من چطور خواهد بود؟!

مردم برای او و همه ای لشکر دعا کردند و گفتند: صَحِبَكُمُ الله، ودفع عنكم، وردكم إلينا صالحين غانمين. الله همرایتان باشد، و نگهبان تان باشد، و شما را به ما صالح و با انعام بر گرداند. شما را به ما صالح و با انعام بر گرداند. براستی آرزوی ایکه نزد عبدالله بن رواحه (رض) بود چه بود؟ اینکه الله عز و جل او را دو باره به مدینه ای منوره بطور غانم، یعنی انعام داده برگرداند؟ ابداً. این تمنایش نبود. میخواست شهادت في سبیل الله عز و جل را ببیند. عبدالله بن رواحه خارج شد تا بمیرد، نه تا اینکه برگردد. عبدالله بن رواحه با شعر جواب شان را داد. این شعر طبیعت او و طبیعت تمام لشکر را تعبیر می کند. تمام لشکر اسلام که بطرف مؤته روان بودند. گفت:

لَكِنَّنِي أَسْأَلُ الرَّحْمَنَ مَغْفِرَةً *** وَضَرْبَةً ذَاتَ فَرْغٍ تَقْذِفُ الزَّبَدَا

چه معنا؟ از الله عز و جل مغفرت (یعنی بخشش) می خواهم. و ضربه ای بسیار شدید شمشیر که خون را از جسدم جاری کند. اینست آرزویش. آرزویش اینست که با شمشیر زده شود تا بمیرد.

أَوْ طَعْنَةً بِيَدِي حَرَّانَ مُجْهِزَةً *** بِحَرْبَةٍ تُنْفِذُ الأَحْشَاءَ وَالْكَبِدَ
حَتَّى يَقُالَ إِذَا مَرُّوا عَلَى جَدَثِي[٦] *** أَرْشَدَهُ اللَّهُ مِنْ غَازٍ وَقَدْ رَشَدَا.

تا کسی که از جسدم می گذرد بگوید الله هدایت جنگی را بدست او داد و خودش هم هدایت یافت. سبحان الله و قتیکه از نزد قبر عبدالله بن رواحه (رض) می گذشتم، یکی از دوستانم در آنجا به من تذکر داد تا بگویم:أَرْشَدَهُ اللَّهُ مِنْ غَازٍ وَقَدْ رَشَدا. و هر کسی که از نزد قبرش می گذرد (رض) از همان زمان تا به حال و چند سال از شهادت عبدالله بن رواحه می گذرد، و همه می گویند أَرْشَدَهُ اللَّهُ مِنْ غَازٍ وَقَدْ رَشَدَا. سبحان الله ، صدق. آن لشکر واقعاً در طلب مرگ بودند.

و آموختیم که لشکری که مرگ بخواهد، حیات برایش موهبت می شود (یعنی داده می شود). این يك قاعده ای حقیقی است، يك سنت ثابت شده است. کلام عمیقی است که صدیق (رض) آنرا گفته است و همه ای ما آنرا حفظ نموده ایم: "احرص على الموت توهب لك الحياة"[۷].

بر مرگ حرص داشته باش حیات برایت ارزانی داده می شود. این لشکر براستی بر مرگ حریص بودند، و خواهیم دید که چطور حیات برایشان موهبت می شود.

---

[1] البخاري: كتاب المغازي، باب غزوة مؤتة من أرض الشام (4013)، ترقيم مصطفى البغا

[2] رواه أبو داود (2614) ترقيم محيي الدين عبد الحميد، وضعفه الألباني.

[3] مسلم: كتاب الجهاد والسير، باب تأمير الإمام الأمراء على البعوث ووصية إياهم بآداب الغزو وغيرها (1731)، ترقيم فؤاد عبد الباقي

[4] رواه أبو داود (2613)، وصححه الألباني

[5] المباركفوري: الرحيق المختوم، دار الوفاء – مصر، الطبعة السابعة عشرة، 1426هـ- 2005م، ص335

[6] الجدث: القبر

[7] ابن قيم الجوزية: الفروسية، تحقيق مشهور بن حسن، دار الأندلس – السعودية، الطبعة الأولى، 1414هـ- 1993م، ص493.

لشکر بزرگ اسلام به منطقه ای (مَعان) در اردن رسید. سفر بسیار طویل و شاقه. در جمادی الأولی سال هشتم هجری رسیدند. در وقت رسیدن لشکر اسلام در آنجا به چیز غیر متوقع مواجه شدند. دریافتند که دولت رومانی برای این مقابله تمام زور خود را بکار انداخته بودند. لشکر بزرگی را آماده نموده بودند که تعداد آن صد هزار نفر جنگجو بود. تصور کنید.

و عرب نصاری وفا داران رومان هم صد هزار نفر جنگجو را آماده کرده بودند. پس مجموعه همه لشکر دشمن دو صد هزار نفر شده بود. رقمی به بزرگی که تصور آن نمی شود. خصوصاً در حالیکه لشکر اسلام تنها سه هزار هستند. پس چه کنیم در مقابل همه این لشکر ها؟

تجمع رومان به این تعداد براستی که یك امر بسیار عجیبی بود. بخاطر این نه که رومان زیاد هستند. به این ارقام در جنگ های رومان عادت کرده ایم. لاکن عجب این است که این عدد بزرگ برای جنگ با تنها سه هزار نفر جمع کرده شده است.

تفسیر آن از بیشتر از یك وجه ممکن است. اولاً ممکن است که آنها عدد مسلمانان را نمی دانستند پس عددی را آماده ساختند که هر تعدادی از مسلمانان را کافی باشد. یا آنها عدد مسلمانان را واقعاً می دانستند. و بکلی ریشه کن کردن تمام مسلمانان را می خواستند. تا برایشان دیگر قدرت مقاومت نماند. نه تنها شکست بلکه ریشه کن ساختن.

یا اینکه چون هرقل می دانست که با یك نبی یا اتباع یك نبی می جنگد، می خواست قدرت خارق العاده ای را آماده بسازد تا شاید آن لشکر مؤمن را شکست بدهد. یا شاید تمام این همه دلائل اش بوده باشد. مهم اینکه همین کار شد.

دولت رومانی صد هزار مجهز کرد. و صد هزار دیگر را از عرب نصاری استعانت خواست تا با سه هزار جنگجوی مسلمان محاربه کنند. و اگر این تجمع از جانب رومان عجیب بود. از جانب عرب هم عجیب بود. در عادات عرب تجمع و اتحاد نبود. بلکه با یکدیگر خود می جنگیدند. هیچ قضیه ای آنها را یکجا نمی ساخت. و با آنهم توانستند صد هزرا نفر را برای یك جنگ یکجا کنند.

این کلام جز از تفسیر واحدی تفسیر دیگری ندارد. آن تفسیر اشاره ای سید شان هرقل برایشان بود. بسیاری از قبائل و دول عربی در وقت دعوت جنگ تحرك نمی کنند، مگر اینکه از قائد اعظم دولت اول در جهان اجازه بگیرند. تنها در آنصورت همه برای نافذ کردن امر یکجا می شوند. كَأَنَّهُمْ إِلَىٰ نُصُبٍ يُوفِضُونَ. گویا ایشان بسوی نشانه می دوند [المعارج: ٤٣] بهر صورت در زمین مَعان دو صد هزار عسکر جمع شدند. اغلب شان نصاری (یعنی عیسوی) بودند.

چه از عرب، یا چه از رومان. و در انتظار لشکر اسلام از مدینه ای منوره بودند. با تمام مقیاس ها یك مفاجات یا شگفت بود.

عکس العمل لشکر اسلامی

در برابر این وضع خطر ناك، مسلمانان مجلس استشاری عقد نمودند طوریکه دایماً عادت شان بود. و شروع نمودند به تبادله ای رأی. و سه آراء ظاهر شد. رأی اول اشاره می کرد تا مسلمانان به رسول الله (ص) در مدینه ای منوره پیام بفرستند و به ایشان خبر بدهند که تعداد بسیار زیاد است. که یا برایشان مدد بفرستند، یا امر جنگ را بدهند یا امر انسحاب (یعنی عقب نشینی) را.

لاکن آن رأی واقع بینانه نبود. مسافه بین مَعان و بین مدینه علی العقل دو هفته است. تنها یکطرف آن. به معنی که لشکر قبل از گرفتن تصمیم باید برای یك ماه کامل منتظر باشند. و آن نا ممکن

است. و اگر مسلمانان آنرا قبول کنند، قوای تحالف عربی و رومانی آنرا قبول نخواهند کرد. پس این رأی اول بود. و واقع بینانه نبود طوریکه دیدیم.

اما رأی دوم به این اشاره می کرد که زید بن حارثه که قائد لشکر بود (رض) با لشکر انسحاب کند. و به هیچ جنگی داخل نشود. و صاحبان این رأی به زید بن حارثه گفتند: قد وطئت البلاد، وأخفت أهلها، فانصرف؛ فإنه لا يعدل العافية شيء"[١]. در این بلاد گام ات را گذاشتی، و اهل اش را در خوف انداختی، پس منصرف شو؛ هیچ چیزی معادل عافیت نیست. پس این گروه بر این رأی بودند که جنگ مهلك است و داخل شدن در این جنگ فایده ای ندارد.

رأی سوم بدون تردد داخل شدن در جنگ بود. مواجه شدن با این عدد بزرگ در جنگ قاطعانه. صاحب این رأی که بود؟ عبدالله بن رواحه (رض). بلند شد و با تمام وضاحت گفت: يا قوم، والله إن التي تكرهون للتي خرجتم تطلبون: الشهادةَ، وما نقاتل الناس بعدد ولا بقوة ولا كثرة، وما نقاتلهم إلا بهذا الدين الذي أكرمنا الله به، فانطلقوا فإنما هي إحدى الحسنيين؛ إما ظهورٌ وإما شهادة"[٢]. یا قوم، از چیزیکه می ترسید چیزیست که برای طلب آن خارج شدید: شهادت، سبحان الله، از چه می ترسید؟ از مرگ؟ همان را می خواهیم، بخاطر آن برآمدیم، چیزی را که از آن کراهیت دارید چیزیست که برای طلب آن خارج شدید. و ما با مردم با عدد و قوت خود جنگ نمی کنیم، و نه با کثرت خود. جنگ نمی کنیم مگر با این دینی که الله بآن ما را کرامت بخشیده است، پس بروید که مزد آن یکی از دو خوبی هاست؛ یا ظهور یا شهادت.

سبحان الله، کلام در منتهای وضاحت که کلمات بسیار کوتاهش اساسیات جهاد في سبيل الله را خلاصه می کند. لشکر مسلمان مؤمن لشکریست که شهادت می طلبد، بر شهادت حرص می داشته باشد. نصر نه به عدد و نه به اسباب و آمادگی می آید. آن از نزد الله عز و جل می آید.

طبعاً مقصد این نیست که مسلمانان اسباب و آمادگی را ترك نمایند. و لاکن بکنند چیزی راکه باید کنند و الله عز و جل بعد از آن آنها را نصر خواهد داد.

و براستی مسلمانان آمادگی راکه باید می گرفتند تا حد توانائی خود گرفته بودند. قوتی را آماده نمودند که تعداد آن سه هزار جنگجو بود. و آن چیز بسیار بزرگی است. همچنان از کلام عبدالله بن رواحه می دانیم که اسباب رئیسی یا اساسی برای مسلمانان در جنگ دین اسلام است. گفت: وما نقاتلهم إلا بهذا الدين الذي أكرمنا الله به". جنگ نمی کنیم مگر با این دینی که الله بآن ما راکرامت بخشیده است.

و همچنان از کلامش اینرا می گیریم که نهایت جنگ نزد مسلمین دو چیز است. یا نصر و یا شهادت. اما راضی بودن به شکست پیشنهاد مطروح (یعنی طرح شده) نزد مسلمانان نیست. مردود است. و سبحان الله، وقتیکه عبدالله بن رواحه این کلمات راگفت، تمام مردم گفتند: واللهِ صَدَق ابنُ رواحة. والله بن رواحه راست می گوید. همه بر جنگ تصمیم گرفتند. و در این تصمیم برای ما وقفه ای است

وقفه بر تصمیم جنگ

شکی نیست که اقدام صحابه بر این امر با این صورت دسته جمعی، بهترین دلیل است بر اینکه آنها طلاب آخرت بودند، و نه طلاب دنیا. و اینکه صدق و اخلاص و تجرد قلب های همه ای ایشان را مملو ساخته بود. و شجاعت شان اعلی بود. و قدرت جنگی شان و روانی شان واقعاً فوق تصور بود. هیچ شکی در تمام این همه نیست. لاکن ما می خواهیم این تصمیم جنگ را در روشنی قیاس های مادی ایکه صحابه رضی الله عنهم آنرا دیدند ببینیم. سؤال بسیار مهمی است. آیا این تصمیم جنگ تصمیم بجا بود؟ یعنی باید می کردند یا نمی کردند؟

جواب سریع قبل از اینکه ذهن به این طرف و آنطرف برود این است. بلی بجا بود. و هیچ شکی در أن نیست. و دلیل بر آن دلیل شرعی بسیار مهمی موجود است. اینکه رسول الله (ص) هیچ تعلیق منفی را بر این امر نشان ندادند. و صحابه را نه از دور و نه از نزدیك بر سر این موضوع جنگ تعنیف (یعنی سر زنش) نمودند. و نه حتی ذکر کردند که اولی تر این بود که جنگ نمی کردید.

و رسول الله (ص) طوریکه می دانید بر منکَر سکوت نمی کردند. سکوت ایشان (ص) اقرار (یعنی اعتراف) بود. و اقرار شان سنت است. این کلام به چه معنا؟ به این معنا که اگر مسلمانان در معرض چنین شرایط و ظروف با تمام تفصیلات آن قرار گرفته باشند، در آنصورت تصمیم جنگ بجا بوده است.

لاکن چطور این تصمیم را با عدم جوازِ انداختن مسلمانان به هلاکت فرق کرده بتوانیم؟ توجه کنیم که تصمیمی را که عبدالله بن رواحه (رض) به آن اشاره کرده بود، مورد اعتراض لشکر قرار نگرفت

با وجود قدرت های عسکری بزرگی که در آن لشکر موجود بود و در رأس شان قهرمان بزرگ خالد بن الولید (رض) بود که ما او را بحیث یك قائد با استعداد و واقع بین می شناسیم که ابداً در انسحاب کردن بدی را نمی دید اگر می دانست که در جنگ مسلمانان هلاك خواهند شد.

و توجه کنید، آن لشکر بزرگ اسلام مِلکیت افراد نبود. بلکه مِلکیت دولت اسلامی بود. مِلك افراد نبود که اگر می خواستند آنرا قربانی کنند. بلی حب شهادت موضوع بسیار عظیمی است. لاکن اگر اغلب ظن نزد قائد ها این می بود که لشکر بطور کامل آن هلاك خواهد شد، اقدام جنگ در اینجا مَفسده می بود. چطور قائد ها می توانند سه هزار عسکر را که در آنوقت همه ایشان ستون دولت اسلامی بودند قربانی کنند.

پس حتماً مسلمانان می دیدند که جنگ در اینجا یك امر ممکن است. و احتمال نصر موجود است. و آن وسیله ای استدلال واقع بین بودن شان در این نبرد سخت و ظروف سخت که در آن واقع شده بودند بوده می تواند.

لاکن چطور یك امر واقعی بوده می تواند که سه هزار نفر با دو صد هزار مقابله کنند. تفسیر این کلام نزد من سه احتمالات را دارد. احتمال اول این است که ممکن مسلمانان در اندازه نمودن عدد دقیق جنگجویان رومان و عرب اشتباه کرده بوده باشند. و آنها را به پنج چند، یا ده چند خود شان یا بیشتر از آن یا کمتر از آن تخمین زده باشند.

مثلاً دریافتند که جنگ با وجود مشکل بودن آن ممکن است. یعنی ممکن است با این عدد محاربه کنیم. تمام تعداد معرکه های سابقه ای مسلمانان با عدد بسیار کمتری نسبت به عدد مشرکین بود. و الله عز و جل در کتاب کریم خود فرموده است: (كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللهِ (بس) وَاللهُ مَعَ الصَّابِرِينَ) بسا گروه اندک غالب شد بر گروه بسیار بارادۀ خدا (بس)و خدا باشکیبایان است. [البقرة: ٢٤٩]. و رب ما سبحانه وتعالی همچنان در سوره ای انفال ذکر فرموده است که لشکر مؤمن قادر به مقابل شدن با ده چند خود است اگر حقاً قوی الإیمان باشند. فرمود سبحانه و تعالی: (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِئَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لاَ يَفْقَهُونَ)

ای پیغمبر رغبت ده مسلمانان را بر جنگ اگر باشند از شما بیست کس صبر کننده غالب شوند بر دو صد کس و اگر باشند از شما صد کس غالب شوند بر هزار کس از کافران بسبب آنکه ایشان گروهی هستند که نمی فهمند [الأنفال: ٦٥].

بلی بعد از آن تخفیف نازل شد و یك مسلمان را با دو نفر از کفار برابر ساخت. لاکن ممکن بود مسلمان واحدی به اندازه ای ده نفر از کفار برسد، بلکه زیاد تر از آن، یکنفر برابر هزار نفر از کفار برسد. طوریکه صدیق (رض) در حق قَعقاع بن عمرو تمیمی (رض) و در حق عیاض بن غُنْم (رض)گفته بود. و طوریکه عمر بن الخطاب در حق عُباده بن الصامت و در حق زبیر بن العوام و مَسلمه بن مُخَلَّد و المِقداد بن عمرو گفته بود. در باره ای هر کدام شان گفته بودند که برابر هزار نفر هستند.

و آن لشکر اسلام در مؤته، از لحظه ای اول واضح بود که آنها از مؤمنان صادق بودند. براستی یکی از آنها بر وزن ده ها بلکه صدها کافر بود. از اینخاطر تصمیم جنگ نزد مسلمانان قابل قبول بود، و خصوصاً طوریکه ذکر نمودیم احتمال این موجود بوده است که آنها تخمین زده باشند که شاید تعداد نصاری بیست هزار یا سی هزار نفر باشند. و نه بیشتر از آن.

و این احتمال موجود بوده می تواند. بخاطریکه تخمین کردن این ارقام بزرگ در این چنین ظروف ناممکن بوده می تواند. و خصوصاً وقتیکه آنها در سر زمین بیگانه بودند که نه مخفی گاه هایشان را می دانستند، و نه کمین گاه هایشان را، و نه راه هایشان را و نه غیر ذلك. پس یك احتمال بود.

و ممکن آنها تعداد رومان و عرب را کمتر از تعداد حقیقی آن تخمین زده بودند.

احتمال دوم، ممکن در عدد رومان و عرب مبالغه بوده باشد. و آنها کمتر از ارقام بزرگی بوده باشند که در کتاب ها ذکر شده است. یعنی به دو صد هزار نفر نرسیده بوده باشند. لاکن شکی نیست که آنها چندین برابر مسلمانان بودند. پس احتمال دارد که آنها کمتر از دو صد هزار نفر بودند.

احتمال سوم، و آن بسیار زیاد مهم است، اینکه قیادت مسلمانان دریافتند که انسحاب یا عقب نشینی کردن از لشکر های احتلاف رومانی و عربی آنها را نجات نخواهد داد. و اینکه اگر لشکر اسلام

به فرار کردن شروع کنند، از هر جهت محاصره خواهند شد. و در این حالت معرکه عبارت از کشتارگاه حقیقی می بود که لشکر اسلام در آن بطور کامل آن ذبح خواهد می شد.

از اینخاطر ثبات کردن و مقاومت بهتر بود. چون این کلام یك انگیزه ای مثبت معنوی را برای لشکر مسلمان خواهد داد. تا تهاجم کنند و برای شکست دیگران طرح ریزی کنند عوض اینکه فرار کنند و تنها دفاع کنند. و عکس آن در نسبت قوای رومانی و عربی خواهد بود. طوریکه از دیدن مردمانی که در طلب مرگ هستند به لرزه خواهند افتاد. در این حالت کامیابی بطرف مسلمانان خواهد بود.

و این کلام، مفکوره ای انسحاب از نگاه شریعت سلیم است. مشکلی در آن نیست. و رب ما سبحانه و تعالی به وضاحت آنرا در کتاب خود ذکر نموده است وقتیکه در سوره ای انفال فرموده است: (وَمَنْ يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلاَّ مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَى فِئَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ المَصِيرُ)

و هر که بگرداند بسوی ایشان آنروز پشت خود را مگر رجوع کنان برای جنگی یا پناه جویان بسوی گروهی پس هر أئینه بازگشت بخشمی از خدا و جای او جهنم است و بد جای است. [الأنفال: ١٦]

در این آیت رب ما سبحانه و تعالی دو سبب را برای انسحاب تعیین می کند که مسلمانان در آن گناه کار نمی شوند. اول اینکه بحیث یك طرح جنگی عقب نشینی می کنند تا جنگ را دو باره ادامه بدهند. و دوم، اینکه فرقه ای لشکر به لشکر اصلی بر گشت نماید تا بصورت بهتر برای جنگ آمادگی بگیرند، بعداً جنگ را سر از نو ادامه می دهند.

گروه مسلمانان در این معرکه، یا لشکر اصلی برای این لشکر در مدینه ای منوره بود. از اینخاطر در عقب نشینی لشکر اسلامی، چه به جای دیگری در اردن، یا به جزیره ای عربی، یا در عودت شان به مدینه ای منوره خطای شرعی وجود نداشت. از اینرو اخذ نمودن این رأی توسط صحابه یك امر ممکن بوده می تواند اگر در یافته بوده باشند که به فائده ای مسلمانان است.

و بر عکس شرعاً قابل قبول نمی بود که مسلمانان در معرکه در حالی داخل می شدند که می دانستند همه ایشان شهید خواهند شد. و لشکر اسلامی بطور کامل آن فنا خواهد شد. بخاطریکه آن بی باکی شمرده می شد و نه اقدام. و از اینجا می توانیم بگوئیم که لشکر دریافتند که در انسحاب امیدی نیست، و در فرار نجاتی نیست، و باید با مردانگی به این ظرف مواجه شوند تا از آن با کمترین خساره ای ممکنه خارج شده بتوانند. و از اینرو تصیم جنگ و عدم انسحاب را گرفتند

و ممکن این سه احتمالات صورت گرفته باشد. یعنی ممکن رهبران مسلمان عدد رومان و عرب را کمتر از عدد حقیقی شان تخمین زده بوده باشند، و این عدد واقعاً دو صد هزار نفر بوده باشد، و مسلمانان فرصت انسحاب را از نگاه عسکری منعدم و غیر ممکن یافته بوده باشند، و از اینخاطر تصمیم جنگ را گرفتند. مهم اینکه در این موقف تصمیم جنگ گرفته شد.

طبعاً به تمام این همه اگر اینرا هم اضافه کنیم، که بعد از قطع کردن این راه طویل هزار کیلو متری، عقب نشینی کردن مسلمانان بدون شك بالای شهرت دولت اسلامی أثر منفی می گذاشت.

ازینرو تصمیم جنگ بسیار زیاد حفظ کننده ای کرامت دولت اسلامی بود.

مؤته و استراتیجی اختیار کردن جای

پس مسلمانان تصمیم جنگ را با شوری گرفتند، یا بگو با اجماع. و رفتند تا جائی را برای جنگ انتخاب نمایند، قبل از اینکه رومان انتخاب کنند. و در حقیقت مسلمانان در منطقه ای مؤته

رسیدند. پس تصمیم گرفتند تا در آنجا مُعَسکر و آمادگی جنگ را بگیرند. منطقه ای مؤته در اردن، در جنوب محافضه ای کَرك امروزی است.

من در حقیقت از مؤته دیدار نمودم تا جائی را که در آن این معجزه ای اسلامی، معجزه ای معرکه ای مؤته اتفاق داده بود ببینم. آنجا عبارت از یك دشت هموار است. در آن کوه ها و عوائق (یعنی دام های) طبیعی از قبیل آب و سنگ ها، یا هیچ چیزی نیست. در آن مزایایی است که زمینه ای جنگ را برای مسلمانان میسر می کرد.

اولاً موجودیت دشت هموار دو گروه را از مناوره کردن (یعنی مانور های نظامی) جلو گیری می کرد. هر دو گروه را از وضع نمودن کمین ها جلو گیری می کرد. و طبعاً آن کلام برای مسلمانان یك مصیبت می بود.

دوم اینکه دشت عبارت بود از زمین صحراوی. جنگ بالای زمین صحراوی برای عرب در طول عمر عادت شده بود. برخلاف، لشکر رومانی در سر زمین های سر سبز در شام و ترکیه و اراضی پر از درختان عادت داشتند.

سوم اینکه دشت از طرف جنوب آن باز بود. برای صحرای وسیع باز بود. رومان جرأت رخنه کردن به این صحرا را نمی کردند. و بآن لشکر اسلام به عقب می نشست اگر می خواست. چهارم، همینطور در جنوب دشت، یعنی در عقب لشکر اسلام بعضی تپه ها بود. ممکن بود لشکر اسلام برای پنهان شدن در عقب آن از آن استفاده کنند، اگر می خواستند که از طرف شب انسحاب کنند. پنجم، در آن دشت هیچ نوع عوائق طبیعی موجود نبود. هیچ حمایتی برای عسکر وجود نداشت، الا حمایت اش عقب شمشیر و زره، پس در این مکان باز و گسترده أثر شجاعت و اقدام و تجرد ظاهر می شد. و بدون شك که در آن جانب جانب اسلام تماماً تفوق داشت.

عساکر در لشکر اسلام برای قضیه ای مهمی می جنگیدند. عساکر هدف بسیار زیاد والائی دارند. و چشمانشان بطرف مرگ في سبيل الله است. در حالیکه رومان بدون هدف هستند. عساکر رومان جز رمه ای بیش نیستند. نمی دانند برای چه می جنگند. نمی دانند از این جنگ چه حاصل می کنند. امر بالایشان از طرف قیادت علیاء آمده است و جز از نافذ نمودن آن چاره ای ندارند.

و اگر نصری باشد، کسی که این نصر را تجلیل خواهد کرد و به آن خوش خواهد بود، رهبران و قیصر خواهند بود. و اگر شکست باشد، آنهاست که قیمت آنرا با جان و تن خود خواهند پرداخت. این بود شأن لشکر های رومانی. و شأن تمام لشکر های عَلمانی (یعنی وابسته به دنیا) همین است.

اما عرب نصاری، اشتراک کنندگان در محاربه، در آن شرکت نکرده اند مگر بخاطر طاعت هرقل. نه برای حب جنگ. و نه رغبت به ثوابی دارند و نه به جنت. بهترین خواب شان این است که هرقل از آنها راضی باشد. فرق زمین و آسمان است بین کسی که رضای هرقل را می خواهد، و بین کسی که رضای رب العالمین سبحانه و تعالی را می خواهد. بین کسی که جنگ می کند که زنده باشد، و بین کسی که جنگ می کند که شهید شود. انتخاب زمین هموار دست شجاع را بر ترسو و دست پیش رونده را بر عقب رونده بالا می برد. و این همه به نفع مسلمانان بود.

[1] ابن عساكر: تاريخ دمشق، تحقيق علي شيري، دار الفكر - بيروت، الطبعة الأولى، 1419هـ- 1998م، 15/2

[2] ابن كثير: السيرة النبوية، تحقيق مصطفى عبد الواحد، دار المعرفة - بيروت، 1396هـ- 1971م، 459/3

شروع جنگ مؤته

لحظه ای مقابله نزدیك می شد. مسلمانان در صفوف ایستاد شدند. وحشتناك ترین جنگ در سیرت نبوی بود. امواج بزرگ بشری از رومان و نصارای عرب به زمین مؤته ریختند. و مردان مسلمان مانند کوه ها در مقابل قویترین قدرت عالم در آنوقت با ثبات ایستاده بودند.

و فریاد های تکبیر مسلمانان بلند شد. و بیرق را زید بن حارثه (رض) حمل می کرد. و اشاره ای شروع جنگ را به اصحاب خود داد. و مثل تیر به صوب لشکر های رومانی حمله نمود (رض). و قتالی بود سبحان الله، که مسلمانان قبلاً شاهد آن نبودند. بعد از چندین ثانیه در زمین معرکه غبار بلند شد. و جز آواز شمشیر ها و فریاد های درد چیز دیگر شنیده نمی شد. و در خلال آن آواز فریاد های تکبیر مسلمانان، یا بعضی شعر های حماسی بود که مسلمانان را بر بذل نمودن جان و تن و خون شان برای اعلاء کلمه ای اسلام می کشانید.

و در زمین مؤته خون های زیاد جاری شد، و به هر طرف مرده افتاده بود. همه مرگ را بار بار دیدند. براستی که به تمام مقیاس ها یك کشتارگاه بود. و اولین شهدای مسلمانان به زمین افتادند. قهرمان بزرگ اسلام، و قائد مجاهد زید بن حارثه (رض). جگر گوشهٔ رسول الله (ص) مُقبِل غیرَ مُدبِر، (یعنی پیش رونده و نه برگشتنده) افتاد، بعد از جهاد بسیار زیاد طویل که در روز های اول نزول وحی شروع شده بود.

از اولین کسانی بود در روی زمین که اسلام آورد. و در هر مرحله ای با رسول الله (ص) همراه بود. و او یگانه کسی بود که همرایشان به طائف رفت. والله مثل اینکه او را می بینم که با تمام قوتی که برایش داده شده است از حبیب خود (ص) دفاع می کرد تا که سر اش خون شد و خون زیادی از سرش ریخت (رض). هجرت و جهاد و دعوت و عبادت، و قیادت و تجرد.

در سال ششم دیدیم که قیادت سریه ای را بعد از سریه دیگر با جرأت و ثبات نادر بدست می گرفت. و مثل اینکه برای این روز بزرگ آمادگی می گرفت. روزیکه نزد رب خود شهید رفت، مقبلاً غیَر مُدبِر. هیچ کس برای زید بن حارثه گریه نکند. از زمانی که خلق شده بود این خوشحال ترین لحظه ای زندگی اش بود.

شهادت جعفر بن ابی طالب

و قهرمان دیگری بیرق را بدست گرفت. جعفر بن ابی طالب (رض) قهرمان جوان که در آنوقت چهل سال عمر داشت. اکثر عمر خود را در اسلام گذشتاند. در اوائل روز های دعوت اسلام آورد. نزدیك پانزده سال را به امر رسول الله (ص) در مهاجرت به حبشه گذشتاند. و از حبشه در محرم سال هفتم هجری به مدینه ای منوره برگشت کرد. نزد رسول الله (ص) در خیبر رفت. در مدینه استراحت نکرد و بسرعت به خیبر رفت تا با رسول الله (ص) جهاد کند. رغبت حقیقی صادقانه در بذل و قربانی.

بعداً در این معرکه ای بزرگ آمد و بعد از افتادن برادرش در اسلام زید بن حارثه، بیرق را بدست گرفت، و جنگی را جنگید که مثل آن دیده نشده بود. و رومان زیادی را با شمشیر خود زد (رض) تا که بالایش حمله کردند. بیرق مسلمانان را با دست راست خود حمل می کرد، پس دست راست اش را قطع کردند. پس بیرق را با دست چپ خود گرفت تا نگذارد به زمین بیافتد تا زمانیکه زنده است. پس دست چپ اش را قطع کردند. پس بیرق را با بازو های خود در آغوش خود محکم گرفت قبل از اینکه شهید شود و به زمین بیافتد (رض). تا بعد از او بیرق را قهرمان دیگر بگیرد.

قهرمان سوم، عبدالله بن رواحه (رض)

عبدالله بن عمر (رض) می گوید طوریکه در بخاری آمده است: وقفت على جعفر يومئذ وهو قتيل، فعددتُ به خمسين، بين طعنةٍ وضربة، ليس منها شيءٌ في دبره"[۱] در آنروز نزد جعفر ایستاد شدم در حالیکه به قتل رسیده بود، پس پنجاه زخم و ضربه را در او حساب کردم، یکی اش در پشت اش نبود. یعنی همیشه روبرو جنگ می کرد و لحظه ای هم فرار نکرد (رض). و از زمین معرکه مستقیماً به جنت رفت. در آن راه نمی رود بلکه پرواز می کند.

حاکم و طبرانی به اِسناد جید از بن عباس رضی الله عنهما روایت نموده اند: که رسول الله (ص) گفتند: "رَأَيْتُ جَعْفَرَ بْنَ أَبِي طَالِبٍ مَلَكًا فِي الْجَنَّةِ، مُضَرَّجَةً قَوَادِمُهُ بِالدِّمَاءِ، يَطِيرُ فِي الْجَنَّةِ"[۲]. جعفر بن ابی طالب را در جنت در شکل یك مَلَك (یعنی فرشته) دیدم که در بالهایش لکه ای خون بود، در جنت پرواز می کرد.

وروى البخاري أيضًا أن عبد الله بن عمر -رضي الله عنهما- كان إذا حيًّا ابن جعفر قال: "السلام عليك يابن ذي الجناحَيْنِ"[۳].

همچنان بخاری روایت نموده است که هر وقتیکه بن عمر رضی الله عنهما پسر جعفر را سلام می داد می گفت السلام عليك يابن ذي الجناحَيْنِ یعنی او پسر کسی که دو بال دارد (رض). رب ما سبحانه و تعالی جعفر بن ابی طالب (رض) را در بدل دو دستانی که در راهش قطع شده بود دو بال داد تا بآنها در جنت پرواز کند. حیات جهادی بسیار طویلی داشت که مکافات اش جنت بود.

شهادت عبدالله بن رواحه (رض)

بعداً بیرق را عبدالله بن رواحه خزرجی انصاری مجاهد جوان حمل کرد که در تمام غزوات سابقه اشتراك نموده بود. و طوریکه ذکر نمودیم با شمشیر خود جهاد می کرد و با زبان خود هم. و او مسلمانان را در گرفتن تصمیم به جنگ تشویق می نمود. و او تمنا می کرد که به مدینه بر نگردد، بلکه در زمین شام شهید بمیرد.

بیرق را حمل کرد و قتال شدید و مجیدی را جنگید تا به شهادت رسید (رض). ابداً تردد نکرده بود طوریکه در باره اش اشاعه شده است (رض). و چطور تردد می کند کسی که مردم را برای جنگ می کشاند؟ چطور تردد می کند کسی که مردم را برای طلب شهادت تشویق می کند؟ چطور تردد می کند کسی که رسول الله (ص) بالایش اعتبار می کنند و قیادت لشکر را برایش می دهند. چطور تردد

می کند کسی که رسول الله (ص) برایش شهادت داده باشند که او شهید است، و کسی را که برایش در ثبات نمودن دعا نمودند؟

آن ترددی که اشاعه شده است عموم نویسندگان سیرت بر آن اتفاق نکرده اند. بسیاری از نویسندگان سیرت آنرا نقل نکرده اند. موسی بن عُقبه در مغازی آنرا نقل نکرده است. و المِقریزی آنرا در (إمتاع الأسماع) نقل نکرده است. و بن سعد آنرا در طبقات نقل نکرده است. و لاکن تنها بن اسحق (رح) آنرا در سیرت خود ذکر نموده است. و در این روایت تناقض بسیار شدیدی وجود دارد. تناقض بین اول روایت و بین آخر روایت. در اول آن جهاد و تشویق نمودن به شهادت است، و در آخر آن تردد، و آن راست نمی آید.

اما آنچه که از بن اسحق وارد است، اینکه أن هناك ازورارًا في سرير عبد الله بن رواحة في الجنة، آن یك حدیثی است که سندش منقطع است. و بن کثیر آنرا ضعیف قرار داده است، و بیهقی آنرا ضعیف قرار داده است. و همچنان بن کثیر آنرا با حدیث أنس بن مالك در تعارض می داند که در بخاری آمده است که در آن ذکر شده است که: عبد الله بن رواحة قُتل شهيدًا عبدالله بن رواحه شهید مرد و در آن تردد را ذکر نکرده است و به آن هیچ اشاره نکرده است. [٤].

شاید چیزیکه اشاعه نموده باشد که عبدالله بن رواحه تردد کرده است شعری باشد که در این موقف به او نسبت داده شده است. لاکن این شعر اگر نسبت آن صحیح باشد، هرگز معنای عدم اقدام کردن را حمل نمی کند. لاکن معنای تشویق کردن نفس را بر یك عمل بزرگ حمل می کند. بذل روح و قربانی کردن جان در حیات یك انسان موضوع ساده و زود گذر نیست. تحمل کردن ضربه های شمشیر و سوراخ شدن با تیر چیز آسان نیست. اگر انسان بعضی کلمات را به خود بگوید که او را در تحمل کردن درد ها صبر بدهد، و او را بر دور شدن از دوستان تشویق نماید، و او را بطرف مرگ

بکشاند نه بطرف حیات، چه ضرری در آنست؟ آن يك كار محمود است، بلکه آن مطلوب است. از شعر اش در آنروز این بود که می گفت:

يَا نَفْسُ إِنْ لَمْ تُقْتَلِي تَمُوتِي *** هَذَا حِمَامُ الْمَوْتِ قَدْ صُلِيتِ

وَمَا تَمَنَّيْتِ فَقَدْ أُعْطِيتِ *** إِنْ تَفْعَلِي فِعْلَهُمَا هُدِيتِ [5]

او نفس اگر کشته نشوی می میری *** این قضای مرگ که در آن واقع شدی

تمنایش را نکردی برایت عطاء گردید*** گر کنی آنچه که آن دو کردند هدایت یافتی

اگر آنچه را که زید و جعفر بن ابی طالب رضی الله عنهما کردند بکنی، هدایت یافتی. و واقعاً جنگ اش شدید بود و جهادش عظیم بود. سینه اش سوراخ شده بود (رض). و خون را بادستان خود جمع می کرد و در روی خود می مالید. و شهید شد طوریکه رسول الله (ص) در مُسند احمد و سنن نسائی و بیهقی از ابی قتاده (رض) با سند صحیح ذکر نموده اند. اینست روایات صحیح در حق این قهرمانی که صورت اش در این موضوع تشویه شده است. و این هرگز در حقش راست نمی آید در حالیکه او مسلمانان را به این معرکه عظیم تشویق می کرد.

سه قائد ها شهید افتادند سبحان الله، تا برای ما و همه ثابت نمایند که قیادت مسؤلیت است، و امیر بودن تکلیف است نه تشریف، و اینکه قیادت بلیغ ترین و پر معنی ترین وسائل تربیه است. ثبات شان بدون شك ثبات برای لشکر اسلام بود. جهاد شان باید لشکر اسلام را در به خرج دادن تمام طاقت شان کشانیده باشد. عساکر فرار نمی کنند مگر با فرار قائد. بیرق نمی افتد مگر بر ننگ حمل کننده ای آن. لاکن در مؤته بیرق مسلمین ابداً نه افتاد، حتی برای لحظه ای.

خالد بن الولید قائد چهارم

بعد از شهادت قهرمان عظیم عبدالله بن رواحه (رض) بیرق را صحابی جلیل ثابت بن أقرَم بدری (رض) بدست گرفت. (بدری یعنی کسی که شاهد جنگ بدر بود). پس گفت یا معشر المسلمین: مردی را از میان تان انتخاب کنید.

گفتند: تو بیرق را حمل کن. گفت من آن کار را نمی کنم. در این مجال مردم بهتری نسبت به من موجود اند. پس نزد خالد بن الولید پیش شد (رض). قائد معجزه آمیز، پس نزدش رفت و برایش گفت: تو در جنگ دانا تر از من هستی. پس خالد سبحان الله در تواضع برایش گفت: (از تمام عمرش در اسلام تنها سه ماه می گذرد.) تو در آن حقدار تر هستی نسبت به من. تو شاهد بدر بودی.

پس ثابت ندا کرد: یا معشر المسلمین، پس مردم بر خالد جمع شدند و بیرق را برایش دادند. و خالد بیرق را بدست گرفت (رض). جهادی کرد سبحان الله، که کفاره ای بیست سال گذشته را بآن نمود. این اولین مواقف او في سبیل الله است. و باید به الله عز و جل از خود قهر و قوت و قهرمانی و اقدامی را نشان بدهد (رض).

خالد بن ولید طوری جنگید که در گذشته نجنگیده بود. تا که می گوید طوریکه در صحیح بخاری آمده است: لقد انقطعت في يدي يوم مؤتة تسعة أسياف، فما بقي في يدي إلا صفيحة يمانية"[٦] روز مؤته نُه عدد شمشیر ها در دستم شکست، پس در دستم جز از صفیحه ای یَمانی چیزی باقی نماند. صفیحه ای یمانی یعنی شمشیر یمنی، شمشیر عریض، پهن.

نه دانه شمشیر در دستانش شکسته است در حالیکه با رومان می جنگید. تصور کنید که چند نفر از بشر را با این شمشیر قتل کرده است. و بآنهم به جنگ خود ادامه داده است. هرگاهی که شمشیرش

می شکست، شمشیر دیگری می گرفت و جنگ می کرد. جنگ حقیقتاً شدید بود، لاکن بصورت عجیبی ثبات نمود. و مسلمانان با ثبات خالد (رض) ثبات نمودند.

جنگ برای یکروز کامل ادامه یافت. مسلمانان یك لحظه هم به عقب بر نگشتند. مانند سد منیع (یعنی دیوار رسوخ ناپذیر) در مقابل طوفان قوای تحالف رومانی و عربی ایستاده شدند. و این حال ادامه یافت تا که شب شد. تصور کنید. از صبح تا شب در معرکه ای واحدی. سه هزار در مقابل دو صد هزار. چیز عجیبی است.

طرح عبقری

در آنوقت عادت لشکر ها نبود که از طرف شب جنگ کنند. بخاطریکه ممکن بود هر کسی نافهمیده دوست خود را قتل کند. دو گروه از هم جدا شدند. و رومان شب را استراحت کردند. لاکن مسلمین سبحان الله، در حرکت دائم بودند.

خالد بن الولید شروع نمود اتخاذ نمودن طرح عالی و عبقری را برای رساندن لشکر خود به بر امان. این طرح هدف واضحی داشت. هدف این بود که رومان را بر این شعور بیاندازد که کمک بزرگ به مسلمانان رسیده است. و آن به اینخاطر تا در داخل عساکر احتلاف عرب و رومان نا امیدی رخنه کند. چون آنها روز گذشته که با سه هزار نفر جنگ می کردند، به آنها چیزی را نشان دادند، پس چطور خواهند بود وقتیکه مدد برایشان برسد. پس چه کرد خالد بن الولید تا لشکر عرب و رومان را که در مقابل اش هستند اینطور قناعت بدهد؟

اولاً در تمام طول شب سبحان الله، اسپ ها را در زمین معرکه در دَوِش و حرکت انداخت تا غبار و خاکباد زیاد شود و رومان خیال کنند که برای مسلمین مدد می آید.

دوماً ترتیب لشکر را تغییر داد. طرف راست را بطرف چپ برد، و طرف چپ را بطرف راست برد. و اول را به آخر برد، و آخر را به اول. وقتیکه صبح رومان این امور را دیدند، دیدند که بیرق ها و چهره ها و اشکال تغییر نموده بود، یقین نمودند که برای مسلمانان مدد آمده است. پس معنویات شان تماماً پائین آمد. سبحان الله.

سوم، در عقب لشکر به مسافه ای بسیار دور بالای یکی از تپه ها، مجموعه ای از عساکر مسلمین را در مساحت بزرگی منتشر ساخت، نقش شان جز از بلند نمودن غبار و خاکباد دیگر چیزی نبود، تا رومان را بر این شعور نگهدارند که آمدن مدد برای مسلمین ادامه دارد.

چیز چهارم، خالد در روز دوم معرکه، با لشکر خود بصورت تدریجی در عمق صحرا عقب نشینی نمود. با این کار رومان طوری احساس نمودند که خالد میخواهد آنها را بصورت تدریجی برای کمین در صحراء بکشاند. پس در تعقیب کردن او تردد کردند، سبحان الله. در زمین مؤته ایستاد شدند و انسحاب خالد را مشاهده می کردند، بدون اینکه برای مهاجمت اش یا برای تعقیب اش جرأت کرده بتوانند.

سبحان الله، و براستی مراد خالد بن الولید کامیاب شد. و لشکر بطور کامل آن در عمق صحراء انسحاب کرد، بعداً لشکر شروع کرد به سفر عودت خود بسوی مدینه ای منوره بطور سالم. الله اکبر!

[1] البخاري: كتاب المغازي، باب غزوة مؤتة من أرض الشام (4012

[2] المتقي الهندي: كنز العمال، مؤسسة الرسالة – بيروت، 1989م، 663/11، رقم الحديث (33205).

[3] البخاري: كتاب فضائل الصحابة، باب مناقب جعفر بن أبي طالب الهاشمي (3506).

[4] ابن كثير: السيرة النبوية 463/3.

[5] البيهقي: السنن الكبرى، تحقيق محمد عبد القادر عطا، مكتبة دار الباز – مكة المكرمة، 1414هـ- 1994م، 154/9، رقم الحديث (18254).

[6] البخاري: كتاب المغازي، باب غزوة مؤتة من أرض الشام (4017).

در این موقف برای ما وقفه هاست. آیا جنگ مؤته برای مسلمین یك شکست بود یا نصر؟ آیا تنها یك انسحاب موفقانه بود؛ بخاطریکه آن بهترین نتایجی بود که در چنین ظروف توقع آنرا داشته باشیم، یا آن نصر جلیلی برای مسلمین بود و شکست فاحش برای رومان؟

در حقیقت در آرای محللین قدیم در باره ای این معرکه اختلاف بزرگی موجود است. در بین شان کسانی می گویند که معرکه برای مسلمانان یك انتصار بود. یعنی کسانی که این کلام را گفته اند موسی بن عُقبه است که در (مغازی خود) آنرا گفته است. و زُهری و واقدی، و بیهقی و بن کثیر هم آنرا ترجیح داده اند. آنها همه بر این رأی هستند که مسلمانان انتصار جلیلی را در جنگ مؤته منتصر شدند.

و از بین شان علمائی هستند که آنرا شکست فاحشی برای مسلمین حساب نموده اند. طوریکه بن سعد در (طبقات خود) به آن اشاره نموده است. و کسانی از آنها می گویند که هر دو طرف مساوی شدند. بن اسحق در (سیرت خود) و بن القَیم در (زادالمعاد خود) به این مائل هستند. در حقیقت من به شدت با رأی اول مایل هستم. قایل به اینکه آن یك انتصار حقیقی برای مسلمین بود. و برای این کلام نزدم دلایل زیادی است.

اولاً چیزی که در بخاری از أنس (رض) آمده است. در باره ای معجزه ای از معجزات رسول (ص) حکایت می کند که ایشان (ص) پیشگوئی اهل مؤته را قبل از اینکه به مدینه ای منوره برگردند به

اصحاب خویش خبر می دهند. گفتند (ص): و توجه کنید به کلمات، أَخَذَ الرَّايَةَ زَيْدٌ فَأُصِيبَ، ثُمَّ أَخَذَهَا جَعْفَرٌ فَأُصِيبَ، ثُمَّ أَخَذَهَا ابْنُ رَوَاحَةَ فَأُصِيبَ". يقول أنس –وعيناه تذرفان (يعني يبكي على استشهاد الثلاثة وكانوا جميعًا من أحبِّ الناس إلى قلبه): "حَتَّى أَخَذَ الرَّايَةَ سَيْفٌ مِنْ سُيُوفِ اللَّهِ حَتَّى فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ".

بیرق را زید گرفت پس مصاب شد، بعداً جعفر گرفت و مصاب شد، بعداً بن رواحه آنرا گرفت و مصاب شد" أنس می گوید و از چشمان شان اشك می ریخت، یعنی بخاطر شهادت این سه نفر گریه می کردند، و همه ایشان محبوب ترین کسان در قلب ایشان بودند (ص): " تا که بیرق را شمشیری از شمشیر های الله گرفت تا که (فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ) یعنی تا الله برایشان فتح را آورد.

پس این جمله ای "حَتَّى فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ" معانی زیادی را حمل نمی کند. آن معنای فتح و نصر و بلندی را می دهد. الله عز و جل تنها با انسحاب برایشان فتح نمی دهد. لاکن واضح است که مسلمین منتصر شدند و الله برایشان فتح را نصیب کرد. بعداً خالد بن الولید (رض) تصمیم گرفت تا انسحاب کند و با این انسحاب اکتفاء کند بدون اینکه قصد تعقیب کردن لشکر رومانی را کند. بخاطریکه خالد بن ولید بسیار زیاد واقع بین بود. واقع بین به آخرین درجه. فهمید که نمی تواند با این لشکر اسلامی کوچک به سر زمین روم رخنه کند. آن واقعاً فتحی بود از الله عز و جل برای مسلمانان طوریکه رسول الله (ص) ذکر نمودند.

و اگر رسول الله (ص) می خواستند که ذکر کنند که آنها تنها انسحاب کردند بدون انتصار، کلامی را می گفتند که به آن مفهوم می بود. مثل مثلاً تا که الله نجات شان داد، و نحو آن از کلمات. در حالیکه ایشان بلیغ ترین بشر هستند، و جوامع الکَلِم به ایشان داده شده بود. و می توانستند که با کلمه ای واحدی حادثه را تماماً طوریکه اتفاق افتاده بود وصف نمایند. "حَتَّى فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ".

دلیل دوم، امام احمد در مسند خود به سند صحیح، و همچنان نسائی و بیهقی از ابی قتاده (رض) روایت نموده اند، که رسول الله (ص) به اصحاب خود در باره ای اهل مؤته قبل از اینکه به مدینه بیایند گفتند: "أَلاَ أُخْبِرُكُمْ عَنْ جَيْشِكُمْ هَذَا الْغَازِي، إِنَّهُمْ انْطَلَقُوا فَلَقُوا الْعَدُوَّ، فَأُصِيبَ زَيْدٌ شَهِيدًا، فَاسْتَغْفِرُوا لَهُ"، فاستغفر له الناس. "ثُمَّ أَخَذَ اللِّوَاءَ جَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، فَشَدَّ عَلَى الْقَوْمِ، حَتَّى قُتِلَ شَهِيدًا، أَشْهَدُ لَهُ بِالشَّهَادَةِ، فَاسْتَغْفِرُوا لَهُ، ثُمَّ أَخَذَ اللِّوَاءَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ رَوَاحَةَ، فَأَثْبَتَ قَدَمَيْهِ حَتَّى قُتِلَ شَهِيدًا، فَاسْتَغْفِرُوا لَهُ، ثُمَّ أَخَذَ اللِّوَاءَ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ، وَلَمْ يَكُنْ مِنَ الأُمَرَاءِ، هُوَ أَمَّرَ نَفْسَهُ"، ثم رفع رسول الله إصبعيه فقال: "اللَّهُمَّ هُوَ سَيْفٌ مِنْ سُيُوفِكَ فَانْصُرْهُ". وفي رواية: "فَانْتَصِرْ بِهِ"[1].

آیا در باره ای این لشکر غازی تان به شما خبر بدهم، رفتند و با دشمن مقابل شدند، و زید شهید شد پس برایش استغفار (یعنی طلب مغفرت) کنید، پس مردم برایش استغفار کردند، بعداً بیرق را جعفر بن ابی طالب گرفت و به قوم شدت ورزید تا شهید شد، بر شهادت اش شاهدی می دهم، پس برایش استغفار کنید، بعداً بیرق را عبدالله بن رواحه گرفت، و قدم هایش ثابت ماند تا که شهید شد.

(توجه کنید که این حدیث صحیح است، بر ثبات نمودن اش و شهادت اش شاهدی می دهند) پس برایش استغفار کنید، بعداً می گویند (ص): بعداً بیرق را خالد بن الولید گرفت، بعداً دستان خود را بلند کردند و گفتند: الهی او شمشیری از شمشیر هایت است، پس او را نصر بده.

عبدالرحمٰن بن مهدی می گوید، و او یکی از روایت کننده های این حدیث است و شیخ امام احمد بن حنبل است، پس منتصر شد. این دعا از رسول الله (ص) برای سیف الله مسلول خالد بن الولید (رض) و برای انتصار لشکر اسلام است. و دعایشان مستجاب است (ص). و این حدیث از معجزات شان است که در آن از غیب خبر می دهند. و مُحال است، محال است که خلاف آنچه را که رسول الله (ص) به صحابه ذکر نمودند تحقق بیابد.

و این حجت دامغه (یعنی دلیل و برهان آسیب نا پذیر) است بر نبوت ایشان و حجت دامغه است برای پیشگوئی شان در غیب. پس وقتیکه برای نصر و پیروزی دعا می کنند، لازم براستی نصر حاصل شود. و آن در این روایت تصریح شده است. و روایت طوریکه ذکر نمودیم صحیح است.

دلیل سوم، و بسیار زیاد مهم، عدد شهدای مسلمین در این جنگ ویرانگر چند نفر بود؟ تخیل کنید. رقمی که مطلقاً احدی آنرا تخیل کرده نمی تواند. هر قدری که فکر کنید رقم صحیح آنرا تخیل کرده نمی توانید. تنها دوازده نفر شهید شدند. تصور کنید در جمله ای آنها سه أمراء بودند. از سه هزار نفر دوازده نفر شهید شدند. در مقابل دو صد هزار نفر می جنگیدند. تنها دوازده نفر شهید دادند.

این دلیل است برای انتصار مسلمانان. بخاطریکه لشکر شکست خورده نا ممکن است که تنها دوازده نفر شان کشته شوند. و خصوصاً که از دست دو صد هزار نفر شکست خورده باشند. و لو حتی اگر لشکر متعادل و يك برابر هم می بود. بخاطریکه کشته شدگان رومان چندین برابر آن بودند. و در این باره همان کسانی کافي هستند که بدستان خالد بن ولید (رض) در قتل شان نُه عدد شمشیر شکست. پس آن از بزرگ ترین علامات نصر است.

دلیل چهارم اینکه مسلمانان عده ای از غنائم را بدست آوردند. و غنیمت نمی گیرد جز از لشکر منتصر. بلکه حتی ممتلِکات شخصی بعضی رهبران بزرگ رومانی ها را غنیمت گرفته بودند. یعنی بعضی قائد های رومان را قتل کردند و دست داشته هایشان را گرفته بودند.

و آنرا مسلم در صحیح خود و ابو داود و احمد از عوف بن مالك الأشجعي روایت کرده اند. روایت کرده اند که: أن أحد المسلمين قتل روميًّا يحمل سلاحًا مذهَّبًا، ويركب فرسًا أشقر عليه سَرجٌ مُذَهَّبٌ، وقد أخذ المسلم كل هذا[۲]. یکی از مسلمانان رومی را قتل کرد و سلاح طلا کاری شده داشت و

بالای اسپ زرد با زین طلائی سوار بود، و آن مسلمان تمام آنرا گرفت. و آن یك غنیمت بزرگی بود. و در معارك جز از رهبران بزرگ کسی دیگری طلا را حمل نمی کند. و نه عموم عساکر.

دلیل پنجم اینکه بعد از این غزوه از شعرای قریش طعنه های شعری یا فخری در باره ای عرب شمال نه شنیدیم. اینچنین واقعات را هرگز بدون قصیده های شعری رها نمی کردند. اگر مسلمانان شکست می خوردند، دشمنان شان هرگز آنها را در اشعار شان رها نمی گذاشتند. لاکن در اشعار شان چنین کلامی را نشنیدیم. برعکس فخر را از مسلمانان به زبان کعب بن مالك (رض) و حَسان بن ثابت (رض) در جنگ مؤته شنیدیم، و آن نمی آید الا با نصر.

دلیل ششم و بسیار زیاد مهم، این جنگ أثر منفی بزرگی را بالای عرب جزیره گذاشت. و خصوصاً بالای مناطق شمالی. و بعد از این جنگ دیدیم که قبائلی که مدت ها بر ضد اسلام و مسلمین دسیسه درست می کردند فرمان برداران بطرف مدینه ای منوره می آمدند تا اسلام خود را نزد رسول الله (ص) اعلان کنند. اگر شکست می بود اینکار را نمی کردند. و اگر مساوی می بود، منتظر عکس العمل رومان می بودند. لاکن سرعت شان خبر شعور شان را در مقابل رهبت و جلال این دولت می دهد که لشکر اش در مقابل لشکر های بزرگ روم و عرب های نصاری به این صورت ایستادگی نمودند.

اگر غلبه از رومان و از قبائل عربی احتلافی ایشان می بود، رقابت در طلب دوستی رومان و غَسان آشکار می بود. لاکن چنین چیزی اتفاق نه افتاد.

و سبحان الله، بعد از مؤته چیز بسیار عجیبی دیگری اتفاق افتاد. از قبائلی که به مدینه آمدند قبیله ای غطفان بود. سبحان الله. و در باره ای غطفان و جنگ با ایشان صحبت نمودیم. تعجب غطفان بر قدرت مسلمانان ازدیاد یافت. ممکن نبود بعد از شکست چنین شود. غطفان برای بیعت نمودن

اسلام به مدینه آمدند. و همینطور بنو سُلَیم و أشجع و ذُبیان و فزاره و غیر شان. تمام اینها برای بیعت نمودن با اسلام آمدند و بعد از آن طوریکه بیان آن خواهد آمد در فتح مکه اشتراك نمودند. ممکن نیست بعد از شکست اینکار شود.

توضیحات دیگر

اما آنچه که در استقبال لشکر گفته شده است که او فرار کنندگان، آیا در راه الله فرار کردید؟! سند این روایت ضعیف است. و حتی اگر صحیح باشد، رسول الله (ص) خود شان در همین راویت از صحابه دفاع می کنند و می گویند: أن ما یتوهمه الناس من عودة الجیش دون احتلال مواقع الرومان، أو أخذ غنائمهم لیس فِرارًا، فقال: "إِنَّهُمْ لَيْسُوا بفُرَّارٍ، وَلَكِنَّهُمْ كُرّارٌ إنْ شَاءَ اللّهُ"[۳].

"اینکه مردم در این خیال هستند که لشکر بدون اشغال کردن موقعیت های رومان، یا گرفتن غنائم شان برگشت کرده اند، فرار نیست، و گفتند: آنها فرار کنندگان نیستند، و لاکن پیش روندگان هستند انشاءالله" آنهم اگر روایت اش صحیح باشد.

و در روایت دیگری که در آنهم ضعف است، می گوید که مجموعه ای کوچکی از مسلمانان به مدینه ای منوره فرار کردند. حتی در این روایت ذکر شده است که رسول الله (ص) عذر این طائفه را خواسته اند و گفته اند أنا فِئةٌ لَهُم، من گروهی برایشان هستم. یعنی آنها بطور شرعی به گروهی در مدینه ای منوره پیوسته اند، پس در این امر خطای شرعی نیست. اگر این روایت هم صحیح باشد.

در حقیقت با تمام وضاحت، جنگ مؤته با تمام مقیاس ها یك انتصار بود، واقعاً. انتصار انسان بالای نفس اش بود. که خود را بدون تردد در مشکلات و مشقت ها بلکه مرگ می اندازد. انتصار بالای دولت رومانی در اولین ملاقات بین شان و بین مسلمانان بود. و آن شروع سلسله جنگ های شدیدی خواهد بود که دست بالا همیشه از مسلمین خواهد بود.

انتصار بالای قبائل عربی شمالی بود، که یکسال بعد از این واقعات، بعد از اینکه قوت و زور اسلام را دیدند، طوریکه قبل از آن حکمت و اخلاق آنرا دیده بودند، در داخل شدن به دین اسلام سرعت نمودند. و تماماً یقین حاصل نمودند که این دین از نزد رب العالمین سبحانه و تعالی آمده است.

و انتصار بالای تمام دشمنان دولت اسلامی بود. حتی قریش سبحان الله، قریش وقتیکه این واقعات را دیدند. حیران ماندند که چه کردند مسلمانان با دولت اول در عالم؟ آن سببی بود برای شکست روانی طاقت فرسای برای اهل مکه، که راه را تماماً برای آنچه هموار کرد که بعد از فتح مکه، و فتح سر زمین های اطراف مکه خواهد آمد.

این جنگ مؤته بود. و آنها سه أمیرانی بودند که شهید شدند. و این بود خالد بن الولید (رض)، سیف الله مسلول (شمشیر از غلاف کشیده شده برای دشمنان اسلام) اضافه ای عالی به دولت اسلامی در سه ماه گذشته. و این بود لشکر اسلام که برایشان پیروزی نوشته شده بود. و این بود دلیل عملی و واقعی که کسانی که الله را نصر بدهند، الله آنها را نصر می دهد. و کسی که در راهش جهاد کند با او می باشد. و دفاع می کند از کسانی که ایمان آورده اند و نابود میکند کافران را.

و نسألُ اللهَ أن يُعِزَ الإسلامَ و المسلمين و أن يَرفع رايات المؤمنين، و أن يربِط على قلوب الموَحدين، و نسألُهُ سبحانه و تعالى أن يُفَقِّهَنا في سُنَنِهِ و أن يُعَلِّمَنا ما يَنفَعُنا و أن ينفعَنا بما علَّمَنا اِنهُ وليُ ذلك و

القادرُ عليه. فَسَتَذكُرونَ مَا أَقُولُ لَكُم و أُفَوِضُ أَمرِي اِلى اللهِ اِنّ اللهَ بَصِيرٌ بِالعِبَادِ وَ جزاكُمُ اللهُ خَيراً كَثيراً.

اسلام عليكم و رحمة الله و بركاته.

[1] رواه أحمد (22604، 22619) ترقيم النسخة الميمنية، وصححه شعيب الأرناءوط

[2] رواه أبو داود (2719)، وأحمد (24033، 24043)، وصححه شعيب الأرناءوط.

[3] الألباني: دفاع عن الحديث النبوي والسيرة، مؤسسة ومكتبة الخافقين، دمشق، ص31